



۱۰۴} هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! «راعنا»  
نگوید و «انظرننا» بگوید! و بشنوید. و برای کافران  
عذابی دردناک است.

۱۰۵} آن‌ها که کافر شده‌اند، چه از اهل کتاب و چه  
مشرکان، خوش ندارند که هیچ خیری از جانب  
پروردگارتان بر شما فرود آید و در دسترس شما  
قرار گیرد، و خداوند هر که را بخواهد به رحمت خود  
مخصوص می‌گرداند و خداوند دارای فضل بزرگ  
است.

۱۰۶} هر آیه‌ای را یکسره برداریم یا از یادش ببریم،  
بهرتر از آن یا مانندش را می‌آوریم. آیا ندانسته‌ای که  
خداوند بر هر چیزی تواناست؟

۱۰۷} آیا ندانسته‌ای که مُلکِ آسمان‌ها و زمین از آنِ  
خداست و جز خداوند شما را هیچ دوست و  
سرپرست و یاورى نیست؟

۱۰۸} مگر می‌خواهید از پیامبر خود بپرسید،  
آنچنان که از موسی پیش از این پرسیده شد. کسی  
که کفر را به جای ایمان گیرد همانا از راه راست گمراه  
شده است.

۱۰۹} بسیاری از اهل کتاب، از روی حسدی که از  
نفوسشان انگيخته شده، بسی خوش دارند، که شما  
را بعد از ایمانی که دارید، به حال کفر باز گردانند؛  
این، پس از آن است که حق از هر جهت برای آنان  
هویدا گشته است. پس درگذرید و چشم بپوشید تا  
خداوند فرمان خود را بیاورد، چه خداوند بر هر  
چیزی تواناست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا  
وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ  
عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا  
الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ  
رَّبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ  
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا  
أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ  
وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ  
مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ  
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

وَدَكْثِيرٍ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ  
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ  
مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا  
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ  
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾



## شرح لغات

**راعنا** از «رعی»: رها شدن و رها کردن گوسفند در چراگاه؛ زیردست را سرپرستی کردن؛ مراعات؛ نگرستن؛ رها ساختن، ملاحظه حال کردن؛ چیزی را به جای خود گذاردن؛ گوش فرادادن؛ رحمت آوردن.

**انظرونا** از «نظر»: با تأمل نگاه کردن؛ بررسی و تفکر کردن؛ اندازگیری کردن؛ دادرسی در میان مردم؛ بصیرت، استدلال. در این مطلب نظر است یعنی مجال تفکر است.

**فضل**: احسان سرشار و بی سبب، افزایش بیش از حد از جانب محسن یا در مورد احسان.

**نسخ**: چیزی را از میان برداشتن یا باطل کردن و چیز دیگری جای آن گذاردن؛ آفتاب سایه را و پیری جوانی را نسخ کرد: آن را برداشت و جای آن را گرفت. به همین معناست تناسخ ارواح و قرون.

**ننساها** از «انساء»: از یاد بردن، به فراموشی واداشتن، واگذار کردن و به تأخیر انداختن. **ولی**: دوست، یاور، سرپرست، زمامدار، همسوگند.

**سواء**: میان دو حد؛ راه یا خط مستقیم.

**حسد**: خویی نفسانی؛ آرزوی زوال نعمت از غیر. [فرق آن با غبطه به این است که] غبطه آرزوی داشتن نعمتی است مانند نعمتی که برای دیگری است.

**عفو**: از میان بردن اثر؛ درگذشت از گناه؛ چشم پوشی از بدی.

**صَفْح**: صفحه روی را از کسی گرداندن، چیزی را نادیده گرفتن.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا». این آیه اولین خطاب به مؤمنین در این سوره و اولین دستور به آن‌هاست. این خطاب تنبیهی، مقارن به فعل ماضی «آمنوا» است که مشعر به سبقت به ایمان و پایداری در آن است و پس از بررسی



انحراف‌های یهود از اصول دعوت و دستورهای پیامبران آمده است؛<sup>۱</sup> همان انحراف‌های در عقیده و اخلاق که آن‌ها را به پیروی از سحر و شعبده و اخترشناسی و دیگر اوهام کشاند. منشأ این انحراف‌ها همان روحیه و نفسیات یهود است که پیوسته می‌خواستند آیین خدایی را با خواهش‌های نفسانی و آرزوهای مادی خود سازگار کنند. بدین جهت بود که توحید خالص را به شرکِ گوساله پرستی درآوردند و سرای آخرت و سعادت و رستگاری را که بهره‌ایمان پاک و نیک است، هرچه باشند، برای خود پنداشتند؛ و هر دستور و قانونی را با هواهای خود تبدیل و تأویل کردند و آنچه از حق و کتاب که با هواها و جواذب نفسی آنان سازگار نبود پشت سر افکندند و در نهایت اوهام خود را به صورت دین درآوردند.

قرآن تا اینجا زوایای انحراف و خلال نفسانی آن‌ها را هرچه بوده در صورت‌ها و بیانات متنوع نمایانده است. اکنون، در این خطاب، کسانی را هشیار و متوجه می‌کند که نفوس خود را در پرتو ایمان قرار داده‌اند و به جاذبه‌ایمان از جواذب هواها رسته‌اند و از شهوات منحرف کننده برتر آمده‌اند، برای آنکه دوباره جنبش‌ها و خواهش‌های نفسانی مسلمانان، مانند یهود، آن‌ها را منحرف نسازد و طلب آن‌ها به صورت درخواست «راعنا» که درخواست سازگار ساختن آیین با شرایط و ظروف نفسانی و مراعات خواسته‌های آن است، در نیاید.

چنان که در شرح لغات گفته شد، «مراعات»، ملاحظه‌حال کردن و گوسفند را در چراگاه به خود واگذاریدن و رها ساختن و سرپرستی کردن است. از این لغت و امر

۱. یعنی این آیه برای هشدار دادن و بیدار کردن مؤمنانی است که پیش از این ایمان آورده‌اند و به آنان آگاهی می‌دهد که شما باید بر روی ایمانی که آورده‌اید ایستادگی کنید و پیوسته با هجرت و جهاد و خردورزی و پژوهش و عمل صالح و فرمان بردن از خدا و رسول و عبرت گرفتن از سرنوشت امت‌های گذشته، بر ایمان خود بیفزایید تا به مرحله یقین و مؤمن بودن حقیقی برسید.



«راعنا» چنین می فهمیم که مؤمنان نباید از شارع دین درخواست تطبیق دستورات و احکام با منافع و شهوات خود داشته باشند؛ آنچه می باید بخواهند: نظر کردن در مصلحت واقعی و عاقبت و مآل است، تا با چنین نظری سعادت خود و اجتماع تأمین شود، گرچه اینگونه نظر با آرزوها و منافع فرد یا دسته‌ای یا لذات و شهوات عمومی جور در نیاید.

آیا از یک مصلح واقع بین اجتماع یا قانونگذار عادی یا پزشک حاذقی می توان درخواست داشت که حال و آمال و منافع ما را رعایت کن؟ چه رسد به پیامبران که به دستور خدا باید نظر به صلاح دنیا و آخرت، ماده و معنی، فرد و اجتماع و حال و آینده داشته باشند. بیماری که از پزشک معالج بخواهد تا در علاج و دواى او مراعات حال و اشتهايش را کند، از سلامت و نجات نهایی خود چشم پوشیده و طبیب را تابع میل خود پنداشته و به وی اهانت روا داشته است. شاید منشأ گفته مفسرین که گفته اند این کلمه «راعنا» از یهود است [که آن را به قصد] اهانت به پیامبر [می گفته اند] همین باشد. آن بیماری که به سلامت خود نظر، و به طبیب ایمان دارد باید بگوید: نظر و دستور بده! و من شنوا و عامل به دستور تو هستم.

«و قولوا انظرونا و اسمعوا». این دستور اگر به شخص عاقل صلاح اندیش درباره سؤال مؤدبانه از پزشکی باشد که مصون از اشتباه و خطا در تشخیص نیست، به جا می باشد، و سائل پس از آن باید دستور پزشک را بشنود و تسلیم علاج وی شود. پس چگونه می توان از پیامبران که طبیبان نفوس و اجتماع اند و به وحی راهنمایی می شوند و از اشتباه و لغزش مصون اند درخواست «مراعات» کرد که آیین خدا را با خواش ها و عادات مردم سازگار سازند؟

همان سان که قوانین طبیعی و عمومی، نیروها و مواد عالم را با حکمت منطبق می سازد و همه را سامان و نظم می بخشد و به سوی هدف عالی خلقت، پیش



می برد، دستورهای تشریحی که با قوانین تکوینی از یک مبدأ است، [نیز] برای تسلیم و تطبیق عناصر بشری و نیروهای انسانی با حکمت و مصلحت و حق نه تطبیق حق با هواها و تقلید بشری: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾<sup>۱</sup>.

این درخواست مراعات و تطبیق آیین واقعی حیات با شهوات و تقلید و هوس هایی که اوضاع و احوال جوامع خودسر را تشکیل می دهد، یا ناشی از مغز کوتاه اندیشان و محکومین شهوات است که پیروی از دین را همراه تأمین شهوات غیرقانونی می خواهند؛ یا از تلقین های شیاطین است که می خواهند آیین خدا را آلوده کنند و اثر و خاصیت هدایت و تربیت آن را از میان بردارند؛ چنان که یهود، با پیروی از تلقین های شیاطین، دین خدا را آلوده کردند و گمراه گشتند.

آیا بیماری می تواند از پزشکی چنین درخواستی کند یا دستورهای وی را به میل خود اندکی کم و بیش کند؟ اگر دستور او را نادیده گرفت، یا به میل خود کم و بیش کرد، جز این است که درد و رنج را به جان خود خریده و به استقبال مرگ رفته است؟  
**«وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»**. پس از خطاب به متصفین به ایمان، در این آیه متصفین به کفر را بیم می دهد. و نباید کفر به خدا و اصل آیین باشد. به هر اندازه که کسی بخواهد احکام و شریعت را با هواهای خود پوشاند و نادیده بگیرد [به همان اندازه] به آن کافر شده است. در قرآن چنین است که در هر موردی و پس از بیان هر حقیقتی که خطر کفر و عاقبت آن اعلام شده ناظر به یک حد از کفر و پوشش یک حقیقت و یا احکام شریعت است که پیش از آن ذکر شده است.

آری، به طیبی که درست عاقبت و دوران بیماری و صلاح را تشخیص نمی دهد

۱. «و اگر حق از هوس ها و آرزوهای آنان پیروی کند، بی گمان آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست تباه می گردد». المؤمنون (۲۳)، ۷۱.



و قانونگذاری [که صلاح جامعه را تشخیص نمی دهد] و می خواهد برای چندی بیمار دردمند یا توده بی رشد را از خود راضی بدارد، یا به زمامدار مستبدی که پیرو هوس های خود و مردم است، می توان «راعنا» گفت. گویا به همین جهت مستبدان و حکام خودخواه مردم را «رعیت» می نامند که در نظر آن ها مانند گوسفند تنها باید رعایت آب و علف آن ها بشود.<sup>۱</sup> ولی به پیامبران و قانون گذاران الهی، که خود محکوم به حکم حق و خیر مطلق و ولی خلق اند، نباید: «راعنا» گفت؛ بلکه باید زبان درخواست از آن ها «انظرنا» باشد، تا با بصیرت نافذ و حق بین و امداد خداوند قوانینی آورند و دستورهایی بدهند که نخست سرمایه های معنوی و استعداد های آدمی را از آفات نگه دارد و خردها را از بند غرایز حیوانی و کج اندیشی برهاند؛ آن گاه حقوق زندگی و بهره های قانونی افراد و طبقات را تأمین کند. اگر به محفظة آیین خللی رسد، مانند خلل ها و انحراف های یهود، و سوسه های شیاطین و جادوگران و کاهنان با همدستی کسانی که می خواهند از قوای بشری به سود خود بهره برداری کنند، نخست خرد و نفسیات، پس از آن دیگر سرمایه ها و بهره ها را تباہ خواهند ساخت.

پس، این دستور نگفتن «راعنا» و گفتن «انظرنا» و شنیدن و به کار بستن، و وظیفه همیشگی مؤمنین است. شاید این دستور که درباره همه قوانین و احکام است، در این آیات پیش از هر حکم و دستوری آمده تا اصول احکامی که پس از این در قرآن می آید و آنچه رسول ﷺ با گفته و عمل تشریح می کند و آنچه فقهای ربّانی از این اصول استنباط می کنند بدون کم و کاست و دخالت هوا و سودجویی، درک و اجرا گردد. گویا نظر به همین تعمیم است که مخاطب «راعنا» و «انظرنا» ذکر نشده است.

۱. و اگر در زبان پیامبر ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام اصطلاح «رعیت» آمده، آن را در مقابل «والی» به کار برده اند زیرا «والی» به معنای دوست و سرپرست است، و «رعیت» در برابر آن، به معنی شهروندی است که از همه حقوق شهروندی برخوردار است، و سرپرست باید حقوق فردی و اجتماعی او را رعایت کند.



آنچه گفته شد حقیقتی است که از پرتو آیه با توجه به پیوستگی محکم آن با آیات گذشته و آینده در آیینۀ ذهن صاف می‌تابد. اگر نخست ذهن به توجیهاات و تأویلاتی که دربارهٔ این آیه و مانند آن شده است توجه کند، مفهوم و محصلی از جهت هدایت که شأن مخصوص قرآن حکیم است، در نمی‌یابد و در میان موج‌های مختلفی که از آراء در ذهن پدید می‌آید پرتو هدایت قرآن در هم می‌شکند!

مفسرین گذشته و محققین روز، به پیروی از هم، این آیه را نازل در مورد مبهم و محدودی دانسته و گذشته‌اند یا تحقیق و توجیه نارسایی کرده‌اند. [نوشته‌اند که] کلمه «راعنا» را مسلمانان نخستین به رسول خدا ﷺ می‌گفتند. برای چه می‌گفتند؟ چون آن حضرت آیات نازل شده را به شتاب تلاوت می‌فرمود و مسلمانان نمی‌توانستند به خوبی فراگیرند. چرا قرآن کریم گفتن این کلمه را نهی و به [گفتن] کلمه دیگر امر کرد؟ می‌گویند که گفتن این کلمه مانند شعاری در زبان مسلمانان رایج شد و از آنجا که معنای آن در لغت عبرانی ناسزا است، مانند «بشنو! هرگز نشنوی» یهودیان از آن سوء استفاده کرده و در مقام تعریض<sup>۱</sup> و بدگویی به آن حضرت به زبان می‌آوردند. از این رو از گفتن این شعار و کلمه نهی و به جای آن به گفتن «انظرنا» امر شد.

چگونه این توجیهاات درست است، با آنکه «انظرنا» مرادف با «راعنا» نیست! و در تاریخ اسلام دیده نشده که این کلمه در میان مسلمانان صدر اسلام رایج بوده، چه رسد به آنکه به صورت شعار درآمدۀ باشد. اگر هم یک تن یا چند تن این کلمه را گفته باشند، و بعضی از یهودیان کینه جو و بدزبان، از آن معنای عبری و ناسزا قصد کرده باشند، چه ارزشی دارد که قرآن با کلمهٔ تنبیه و به وصف ایمان مسلمانان را مخاطب سازد و از آن برای همیشه (که ظاهر آیه است) نهی کند و به کلمهٔ غیر مشابه

۱. تعریض، کنایهٔ دوری است که در ضمن و عرض سخن، به طور غیر صریح، به کسی گفته شود.





آن امر کند و دستور شنوایی دهد، و معرض [ : روی گردان]. این نهی و امر را به وصف کفر از عذاب دردناک بیم دهد؟! اگر برای این گونه توجیه و تطبیق، روایت موثقی رسیده یا تاریخ روشنی باشد، بیش از بیان شأن نزول نیست و با چنین توجیهی نمی توان آیه و هدایت قرآن را محدود ساخت.

هرچه باشد، این یک دستور کلی و متوجه به مؤمنان است تا خود را برای فراگرفتن خیر بیشتر آماده کنند و این آمادگی را با گفتن «**أَنْظِرْنَا**» ابراز دارند و پیوسته خود را در حمایت هدایت و دستورات قرار دهند تا هرچه بیشتر خیرات، از منابع بی پایان شریعت، برای آن ها بجوشد و جریان یابد و اجرا شود. اگر از نظر به رحمت و خیر پروردگار چشم ببوشند و به رعایت حال خود توجه کنند، کیدها و تلقینات سوء مشرکان و کافران اهل کتاب در کمین آن هاست.

﴿**مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ ...**﴾ آفت پیکره زنده اسلامی که با روح ایمان به توحید به پاخاسته و در میان احکام و شریعت محکم مصونیت یافته، مشرکین و کفرپیشگان اهل کتاب اند.

موجود هر چه زنده تر و قوه جذب و دفعش بیشتر باشد، آفتش بیشتر است. اثر آفت این است که حرکت حیاتی موجود زنده را متوقف سازد و استقلال آن را سلب کند و در خود تحلیل ببرد. کفار اهل کتاب و مشرکان هم همین نظر را به مجتمع اسلامی داشته و دارند. اگر مسلمانان به رعایت منافع و هواها و شهوات فردی بپردازند و خود را در حدود قرآن و احکام و قوانین منبعت از آن قرار ندهند، کفرپیشگانی که حد و سد و استقلال اسلامی را مانع هواها و بیدادگری های خود می بینند، می کوشند تا پایه های استقلال ایمانی مسلمانان را سست کنند و در حدود الهی رخنه کنند و در هر خیری را به روی مسلمانان ببندند:

«**أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ**». «من خیر» برای تعمیم، و «من ربکم» مشعر





به منشأ ربوبیت و تربیت و برتر آوردن خیر است: هر خیری که خردها را از شرک و نفوس را از رذایل جاهلیت پاک گرداند، آن گاه با سنن فطرت و نظام حق، رو به صلاح و کمال پیش برد و با آیین و قوانین متقن، حقوق را در حفاظت تقوانگه دارد و درهای خیر مادی و معنوی را به روی همه بگشاید و درهای شهوات جهنمی و ستمگری را ببندد، چه، اینها با مزاج کفر و کفرپیشگی سازگار نیست. از این رو آتشهای کینه و حسدشان شعله ور می شود و هرگونه تبلیغات سوء و وسایل فریب و قوای شیطانی خود را تجهیز می کنند تا توحید مسلمانان را با اوهام شرک زای خود بیالایند و در زیر چهره خیرخواهی، عقاید پاک آنها را آلوده و منحرف سازند و احکام الهی را از اجرا بیندازند.

هر چه مسلمانان از مبادی اولی اسلام دورتر شده اند، درستی این پیش بینی قرآن مشهودتر گشت، چنانکه امروز بی پرده می نگریم که مشرکان ماده پرست این قرن که صورت دیگری از همان بت پرستان جاهلیت اند، و آن گروه از یهودیان و مسیحیانی که آیین پیامبران را وسیله پیشرفت و سلطه سیاسی و اقتصادی خود بر ملل گرفته اند، چگونه قوای دماغی و دسایس تبلیغاتی خود را برای انحراف مسلمانان از عقاید فطری و منطقی اسلامی به کار می برند و از هیچ گونه افترا و کوششی دریغ ندارند.<sup>۱</sup>

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

۱. روز طلوع اسلام، مسیحیان آیین مسیح را وسیله استعباد مردم و دولت مقتدر روم آن را وسیله استعمار ملل گرفته بودند و یهودیان کیش موسی را وسیله برتری قومیت اسرائیل ساخته بودند؛ بدین جهت با دعوت اسلام که دعوت تسلیم به خدای همه خلق است - نه خدای اسرائیل و نه خدایی که یگانه فرزندش مسیح است و نه خدای حامی ستمگران - به دشمنی برخاستند. امروز هم سر دشمنی آنها با اصول و فروع متقن و فطری اسلام همین است. با آنکه اینها به چشم خود می بینند که گروه گروه مردم در کشورهایی که قرن ها در زیر سلطه کنائس [؛ کنیسه ها و کلیساها] بوده اند، از آیین مسیح بیرون می روند و دستگاه های مسیحیت را به باد مسخره می گیرند، چرا تا این اندازه نیروهای گوناگون تبلیغاتی و عواطف بی شائبه (!) انسانی و مسیحی خود را به دیگران معطوف می دارند؟ با آن همه حسابگری در اقتصاد و حساسیت و پافشاری درباره آن که منشأ این ←



اگر اهل ایمان خود از طلب خیر و مجرای رحمت حق برنگردند، دشمنی‌های کافرکیشان نمی‌تواند آنان را از شمول رحمت خاص پروردگار، که منشأ هر خیر است دور دارد: «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ». این رحمت خاص از منشأ فضل عام است که هر نفس مستعدی را فرا می‌گیرد:

→ همه جنگ‌ها شده، این بودجه‌های سنگین برای اعزام مبشرین [مبلغان مسیحی] با تجهیزات کامل به خارج برای چیست؟ این‌ها می‌خواهند مسیحی را به دنیا و مسلمانان بشناسانند که خود او را نشناخته‌اند و نمی‌توانند معرفی کنند و به اصول و فروع دعوت او پای‌بند نیستند. مگر مسلمانان مسیح و دعوت او را، با بیان رسای قرآن، بهتر و عقلایی‌تر از آنچه در انجیل است نمی‌شناسند؟ از قرآن محکم‌تر و مثبت‌تر برای شخصیت مسیح چیست؟ چرا در برابر مسلمانان، با یهود که هر تهمتی را به مسیح روا داشته و آن مرد حق و پیامبر خدا را، به گفته خود، با دزدان و راهزنان به کشتن دادند، همکاری می‌کنند؟ هوشیارانی که به وضع استعمارگران و همدستی آن‌ها با دستگاه‌های مسیحیت آشنا هستند، می‌گویند: بیشتر این دستگاه‌ها دانسته یا ندانسته عامل استعمارند. این‌ها، در زیر چهره نمایندگی مسیح صلح‌جو و منجی بشریت، در میان ملل راه می‌یابند تا به اوضاع نفسانی و منابع طبیعی آن‌ها آشنا گردند، تا پسران و دختران بی‌سرپرست و سرخورده و آرزومند و بی‌بناهی را در پناه خود گیرند و در قیافه رسالت الهی و عواطف بشری، آن‌ها را وسیله کار خود و دول خود گردانند. با آنکه بررسی‌های چندین ساله ثابت کرده و در گزارش‌هایی که داده‌اند ثبت شده است که با آن همه کوشش‌ها و مصارف همراه با دعا و سرود و سرپرستی بیماران و وسائل دیگر، جز چند تن از مسلمان‌های غافل را، در سراسر کشورهای اسلامی، نتوانستند مسیحی یا برجا گردانند و غسل تعمیدشان دهند. باز این کوشش روزافزون برای چیست؟ از بعضی اعترافات و نتیجه مشهود کارشان معلوم است که علاقه و امید به مسیحی شدن مسلمانان ندارند. تنها هدفشان این است که سدهای مقاومت عقاید اسلامی را فرو ریزند؛ چنان که همین دول استعماری، با ترویج فحشاء [در میان مسلمانان] کوشیده‌اند تا سدهای اخلاقی مسلمانان را بشکنند و راه خیانت و جاسوسی را باز کنند و در راهی که برای رسیدن به این مقصود پیش گرفته‌اند، بسی توفیق یافته‌اند. از آنجا که قرآن مؤمنین از اهل کتاب و به خصوص مسیحیان، را ستوده است، اگر این قرائن و شواهد محسوس در میان نبود، دل ما می‌خواهد که به دستگاه‌های مسیحیت خوش‌بین باشیم و با آن‌ها در برابر بی‌دینی و بی‌بندوباری و آتش افروزی در یک صف قرار گیریم؛ ولی آیا این وضع عمومی و تشکیلاتی یهود و نصارا کمترین شهادی دارد که در راه خیر و برای خدا و صلاح بشر می‌کوشد؟! کتاب التبشیر و الاستعمار، تألیف «دکتر محمد خالدی و دکتر عمر فزوخ». دو تن از محققان معاصر بیروتی که ده سال برای جمع‌آوری مدارک کوشیده‌اند، با استناد به بیش از صد کتاب خارجی و اعترافات دستگاه‌های تبشیری، به خوبی همکاری مبشرین مسیحی را با دول استعماری و وحدت هدف آن‌ها می‌رساند. (مؤلف)



«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». همین فضل عام، که پدیدآورنده و تنظیم کننده قانون عمومی حیات است، در نفوس مقدسی تجلی می‌کند و منشأ رحمت خاص و شریعت می‌شود و شریعتی را نسخ می‌کند و برتر و کامل‌تر را به جای آن می‌آورد:

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا». «نسخ» در اصطلاح برداشتن صورتی است از محل اول خود و قرار دادن در جای مناسب دیگر، یا گذاردن صورت دیگری است به جای آن. به همین مناسبت، جابه‌جا شدن ارواح را «تناسخ» و رونویسی نوشته را «استنساخ» می‌گویند.

«من آیه» دلالت بر عموم و شمول دارد: یعنی چون هر آیه کوچک و بزرگ تکوینی یا تشریحی را از کتاب هستی و قانونی یا از ذهن‌ها و خاطر‌ها: (اُونسها) برداریم، برتر و گزیده‌تر از آن را می‌آوریم: «نأت بخیر منها». ناسخ یا باید از هر جهت برتر از منسوخ یا از جهتی برتر و از جهتی مانند آن باشد: «اومثلها». اگر ناسخ و منسوخ مثلاً از جهت ظاهر و نظر سطحی همانند باشند، در واقع ناسخ باید کامل‌تر و برتر از منسوخ باشد، یا از جهت واقع و مصلحت مانند هم هستند، و از جهت ظاهر و شرایط، ناسخ متناسب‌تر و برتر است. هرچه باشد، نباید ناسخ و منسوخ از هر جهت مانند هم باشند، وگرنه نسخ بدون علت و داعی، با حکمت درست نمی‌آید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: این قدرت مشهود که همه هستی را در زیر پنجه تدبیر خود گرفته، پیوسته در عناصر و مواد آسمان‌ها و زمین تصرف می‌کند:

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». آن قدرت نافذ و این تصرف مالکانه که مشهود اهل نظر است، مظاهر جهان و انواع را آماده نقش‌های آیات می‌گرداند و پس از نسخ هر آیه‌ای، از مبدأ فیض و فضل عظیم، آیه دیگری رخ





می‌نماید: «والله ذوالفضل العظيم»، به صورت قانون تکامل در سراسر هستی در می‌آید و با ولایت و تدبیر خاص پروردگار به پدیدهٔ تکامل آدمی منتهی می‌شود و تکامل ترش گرداند و در برابر عوامل تضاد با تکامل یاریش دهد:

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ». آن فضل و قدرت و تدبیر نامحدود پیوسته جوهر عالم را پیش می‌برد. این پیشرفت و تکامل جوهری در صفحهٔ ماده، مانند تختهٔ سیاه، نقوشی رسم و محو می‌کند تا نقش بهتر را که اثر تکامل جوهری است، پدید آرد. همین صفاتِ مُلک و قدرت خداوندی است که در مظاهر تغییر رسوم و عادات بشری و نسخ بعضی شرایع آسمانی ظهور می‌کند. پس توقف در تکامل و حرکت جوهری و تحدید تغییر صوری آیاتِ وجود و شریعت، توقف و تحدید صفات و ذات است. «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً»<sup>۱</sup>.

این آیهٔ نسخ، با تعمیم «من آیه» و قرینهٔ ذکر این صفات که مبین قدرت و مالکیت عمومی خداوند است، اعلام حکم نسخ را هم در سراسر آیات هستی می‌کند و هم در آیات شریعت و نبوت.<sup>۲</sup>

با توجه به این مطلب، آیه «ما ننسخ من آیه» قضیهٔ کلیه و شرطیه است (بنابراین که

۱. با این ترکیب، آیه‌ای در قرآن نیست و سخن مؤلف است.

۲. نسخ در آیات هستی مانند منسوخ شدن زمستان به وسیلهٔ بهار و بهار به وسیلهٔ تابستان و... و شب به وسیلهٔ روز و روز به وسیلهٔ شب؛ و در آیات شریعت و نبوت، مانند منسوخ شدن شریعت ابراهیم علیه السلام به وسیلهٔ شریعت و نبوت موسی علیه السلام و شریعت موسی علیه السلام به وسیلهٔ شریعت و نبوت عیسی علیه السلام و شریعت عیسی علیه السلام به وسیلهٔ شریعت جاویدان اسلام و نبوت خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

توضیح اینکه دین، اصول ثابت اعتقادات مانند توحید و نبوت و معاد است، لیکن شریعت، احکام اجرایی در میان مردم و قوانین و مقررات اجتماعی است که به نسبت زمان و مکان و شرایط اجتماعی، تغییر و تحول پیدا می‌کند. چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین است و هیچ پیامبری پس از او نمی‌آید و نبوتی تجدید نمی‌شود، شریعت اسلام ناسخ همهٔ شریعت‌هاست، و از آنجا که این شریعت باید برای همیشه بماند، با اجتهاد دانشمندان اسلامی عالم به زمان، قابل تطبیق و اجرا در همهٔ زمانها و مکان‌هاست.





«ما» نافیه نباشد) و آیات وجود، با مظاهر مختلفش، و آیات شرایع و نبوت، و آیات قرآنی، همه صغراها و مصادیق آن‌اند که به صورت قیاس شکل اول منطقی می‌آید، و علم فطری و شهودی به قدرت و تصرف: «ألم تعلم...» ماده برهان با صغرای حملیه و کبرای شرطیه است: «این آیه‌ای از آیات است»، «هر آیه‌ای چون نسخ شود، برتر از آن یا ماندش از جهتی به جای آن می‌آید»: «پس چون این آیه نسخ شود برتر از آن یا ماندش از جهتی، به جای آن می‌آید»<sup>۱</sup>.

۱. آیت الله طالقانی در اینجا، برای شرح آیه از طریق اصطلاحات منطقی وارد شده است. در علم منطقی «قضیه» به جمله کاملی گفته می‌شود که از چیزی خبر می‌دهد و بتوان گفت که این سخن راست است یا دروغ. مثلاً: هوای تهران گرم است.

قضیه به «حملیه» و «شرطیه» تقسیم می‌شود.

«قضیه حملیه» مانند: «آهن فلز است». در این جمله به ثبوت فلز بودن آهن حکم کرده‌ایم. «قضیه شرطیه» مانند این جمله: «اگر خورشید طلوع کند، روز موجود است». هر قضیه دو طرف و یک نسبت دارد. بنابراین، در هر قضیه سه جزء وجود دارد. اجزای قضیه حملیه عبارتند از: طرف اول که بر آن حکم می‌شود، و آن را «موضوع» می‌نامند. در مثال اول «آهن فلز است». آهن که بر آن حکم شده «موضوع» قضیه است:

طرف دوم که با آن حکم می‌شود و آن را «محمول» می‌نامند. در این مثال، فلز محمول قضیه است، و آن نسبتی که بین دو طرف قضیه وجود دارد «رابطه» نامیده می‌شود، در این مثال، فلز بودن آهن، رابطه دو طرف قضیه است که با لفظ «است» این رابطه برقرار شده است.

هر قضیه از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌شود. مقدمه اول را که «موضوع» قضیه است، «صغرا» می‌گویند، و مقدمه دوم را که «محمول» قضیه است، «کبرا» می‌گویند و آنچه از این دو مقدمه یعنی صغرا و کبرا به دست می‌آید، «نتیجه» قضیه می‌نامند. آن نسبتی که بین دو مقدمه وجود دارد، «حد وسط» نامیده می‌شود. حال اگر «حد وسط» در صغرا «محمول» و در کبرا «موضوع» باشد. این همان «شکل اول» قیاس است.

با تعریف بالا از قضیه حملیه و شرطیه؛ و از موضوع و محمول؛ و از صغرا و کبرا و نتیجه و حد وسط می‌توانیم توضیحات مؤلف در باره آیه را چنین شرح دهیم: آیه «ما ننسخ من آیه...»: از هر آیه‌ای آنچه را نسخ کنیم... قضیه شرطیه است. (بنابراین که ما نافیه نباشد) یعنی بنابراین است که نگوید: هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم، بلکه همان معنای «آنچه از هر آیه‌ای» باشد. این آیه، اولاً، درباره‌ی مطلبی حکم می‌کند؛ لذا قضیه است. ثانیاً

←



بیشتر مفسّرین این آیه «ما نسخ...» را به صورت قضیه حملیه محقق الوقوع و محدود به آیات قرآنی گرفته‌اند؛ از این جهت مطلب را محدود به نسخ آیات قرآنی کرده آن‌گاه بحث را به اقسام نسخ آیات قرآن کشانده‌اند: نسخ تلاوت آیه‌ای به آیه دیگر، نسخ حکم و تلاوت و نسخ حکم و بقای تلاوت. با آنکه جز برای نسخ

→ فرموده: هر آیه‌ای؛ لذا کلیه است. ثالثاً فرموده: اگر نسخ کنیم (مفهوم آیه) پس شرطیه است. گفتیم که هر قضیه دو مقدمه دارد که به مقدمه اول صغریا موضوع قضیه می‌گویند. آیه‌الله طالقانی می‌فرماید: آیه «ما نسخ» قضیه کلیه [حکمی کلی درباره همه آیات هستی] و شرطیه است. «آیات وجود، با مظاهر مختلفش (مانند: طبیعت، بهار، تابستان، پاییز، زمستان، شب، روز، کودکی، جوانی، پیری و مانند اینها)، و آیات شرایع و نبوت (مانند شریعت ابراهیم، شریعت موسی، شریعت عیسی و شریعت محمد ﷺ)، و نبوت هر یک از پیامبران گذشته به ترتیب تا نبوت پیامبر اسلام که خاتم‌التبیین است)، و آیات قرآنی، همه صغراها و مصادیق آن‌اند (یعنی در این قضیه وقتی به طور کلی می‌فرماید: «هر آیه‌ای را...» شامل همه آن آیات می‌شود) که به صورت قیاس شکل اول منطقی می‌آید (یعنی آنچه در قسمت اول آیه گفته شد: «ما نسخ من آیه او نُنسخها» صغریا یا موضوع این قضیه است که در مبحث قیاس در منطق آن را شکل اول قیاس می‌گویند، «نأت بخیر منها او مثلها»؛ از آن بهتر یا مانند آن را می‌آوریم، نتیجه قضیه است و دنباله آیه که می‌فرماید: «ألم تعلم أنّ الله على كل شيء قدير»؛ آیا ندانسته‌ای (از روی فطرت و مشاهده نکرده‌ای در عالم واقع و طبیعت) که خداوند بر انجام هر چیزی تواناست؟

ماده اصلی این برهان برای اثبات نسخ، که علم فطری و شهودی همه انسان‌ها به قدرت خداوند برای انجام هر چیزی و تصرف او در هر پدیده و نشانه‌ای باشد، خود قضیه‌ای است با صغریا حملیه و کبریا شرطیه. پس نتیجه می‌گیریم که:

۱- «شریعت موسی و عیسی و هر پیغمبر دیگری و نبوت آنان، آیه‌ای از آیات است»؛ این مقدمه اول این قضیه که موضوع نامیده می‌شود و بر آن حکم شده است؛

۲- «هر آیه‌ای چون نسخ شود، برتر از آن، یا مانندش از جهتی، به جای آن می‌آید»؛ این هم مقدمه دوم یا محمول که به آن حکم شده است؛

۳- نتیجه آنکه: «پس چون این آیه نسخ شود، برتر از آن یا مانندش از جهتی، به جای آن می‌آید».

از آنجا که مطلب فنی و تخصصی است، نمی‌توان آن را ساده‌تر کرد. اگر خوانندگان باز هم متوجه اصطلاحات نشدند، به نتیجه مطلب که مؤلف خود به روشنی توضیح داده است بسنده کنند، و خواستاران درک بیشتر اصطلاحات علمی به کتاب «منطق مظفر» مراجعه کنند که توضیحات بالا از ترجمه آن (ترجمه علی شیروانی، مؤسسه دارالعلم، قم، چاپ چهارم ۱۳۷۵) بطور خلاصه برگرفته شده است.



حکم، مثال و موردی در قرآن نیست. و آنچه نقل شده بی اساس است و با شأن قرآن سازگار نیست. نسخ کلی حکم از هر جهت و هر حیثیت هم، دلیل و موردی در قرآن ندارد، و مثال‌هایی که برای نسخ حکم آورده‌اند جز نسخ حیثیتی و زمانی را نمی‌رساند؛ نسخ به این معنی که با در نظر گرفتن خصوصیات و شرایط و حیثیات باشد، درهای اجتهاد و استنباط را به روی اهل نظر باز می‌کند و مطابق با تعمیم آیه نسخ و ابدیت قرآن حکیم است.

یکی از موارد نسخ را [که مفسران گفته‌اند] نسخ آیات قبله گرفته‌اند؛ با آنکه آیات تغییر قبله حکم منسوخ قرآنی ندارد و دستور قبله نخستین به حسب سنت رسول خدا ﷺ بوده است. دیگر [از موارد نسخ] دستور گذشت و خودداری از ایستادگی در برابر کفار (عفو و صفح، آیه بعد) که ناظر بر شرایط زمان و وضع مسلمانان بوده و با تغییر شرایط و قدرت مسلمانان و تهاجم کفار، آیات قتال و جهاد نسخ شده است. با آنکه این دو حکم را همیشه و درباره هر محیط اسلامی می‌توان تطبیق کرد؛ [زیرا] یا دستور صبر و تقویت بنیه ایمانی و تبلیغ و دعوت است؛ یا تحکیم صف و جهاد و ایستادگی. همچنین، در عموم آیاتی که احتمال نسخ در آنها راه یافته چون تأمل کنیم، بیش از نسخ به حسب جهات و حیثیات نمی‌توان فهمید.

به هر صورت و هرچه باشد، این آیه متصل است به آیات قبل و بعد و ناظر به نسخ بعضی از احکام شرایع گذشته و آیات نبوت و بیان این است که جمود و تعصب اهل کتاب، به خصوص یهود، به بقای آیات و احکام شریعت خود درست نیست، چه قدرت خداوند نامحصور و تصرفش نامحدود است؛ پس هر آیه و حکم شریعتی را که بردارد، برتر و رساتر [آن را] به جایش می‌آورد. این از جمود و خودخواهی کافران اهل کتاب است که آیین متکامل خدایی را جامد پنداشته‌اند؛ و از تعصب نژادی یهود است که پیامبران و آیات خدا را در میان قوم و قبیله‌ای محصور





ساخته‌اند و جز آیین قومی خود، آیینی را، هر چند برتر و برهانش روشن‌تر باشد، نمی‌پذیرند. این کافرکیشان کوتاه‌اندیش، که خود را پیرو آیین خدا می‌دانند، آن آیین و احکامی را می‌پذیرند که در میان قبیله آن‌ها و نگهبان برتری قومی آن‌ها باشد. به این جهت با اسلام دشمنی می‌کنند و بر آن خرده می‌گیرند و می‌کوشند تا نومسلمانانی را که هنوز ایمانشان پایه نگرفته است بفریبند و در قلوب آن‌ها درباره دستورات اسلام و نسخ بعضی از احکام (مانند تغییر قبله) شکوک و شبهاتی ایجاد کنند و به جای تعبّد و تسلیم به حق، وادار به پرسش‌هایی کنند:

«أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ؟» چون حرف «ام» بیشتر عاطف و جداکننده حکم جمله بعد از جمله استفهامی قبل است، در اینجا باید جمله استفهام قبل را از آیات گذشته بیرون آورد؛ مانند این مضمون: شما مؤمنین به این آیین، پس از توجه دادن به انحراف‌های یهود و پس از فرمان نگفتن «راعنا» و گفتن «أنظرننا، و اسمعوا» و پس از بیان دشمنی کفار اهل کتاب و مشرکین با شما مؤمنین و دوست نداشتن رسیدن خیری به شما و پس از بیان سِرّ و علت نسخ شرایع، آیا پس از همه این‌ها، به این آیین و احکام آن یکسره تسلیم می‌شوید؟ یا می‌خواهید از پیامبر خود درخواست‌هایی کنید همانسان که از موسی درخواست شد؟

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چون نظر آیه انکار درخواست‌های بی‌جا از رسول است، توجهی به درخواست کننده و نامش نیست و فعل «سُئِلَ» مجهول آمده: «کَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ». خلاصه آنکه مؤمنین به این آیین نباید چون یهود باشند و نباید آیین همیشگی و همگانی و وسیع اسلام را در رنگ تعصبات قومی و میل‌های شخصی درآورند و از پیامبر خود چیزهایی که مطابق با اندیشه‌های باقی مانده و خوی‌های رسوب یافته از جاهلیت است، بطلبند؛ چنان که یهود گاهی از موسی دیدار خدا را می‌خواستند تا در برابر



چشم و در میان قبیله آن‌ها آشکار شود! و می‌گفتند: ﴿أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>۱</sup>؛ و گاهی در برابر فرمان و حکم موسی بهانه جویی می‌کردند؛ مانند داستان دستور کشتن گاو؛ گاهی از او معجزاتی نابجا می‌طلبیدند. این گونه درخواست‌ها که منشأ آن تطبیق دین خدا با میل‌های نفسانی است، آغاز تبدیل ایمان به کفر و زاویه انحراف از خط رهبری وسط است:

«وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ». این انحراف از آن خط هر چه بیشتر گردد، شخص از تابش نور هدایت دورتر، گمراهی وی بیشتر و راه نفوذ شکوک و شبهات اهل کتاب بازتر می‌شود. سرانجام کفرپیشگان به صورت خیراندیش، مؤمنین به حق را به سوی کفر مطلق باز می‌گردانند.

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا». از لغت «ودّ»، که متضمن معنای دوستی با دل‌بستگی و آرزو است، چنین فهمیده می‌شود که اهل کتاب می‌کوشیدند تا راه‌هایی برای بازگرداندن مؤمنین از ایمان بیابند. و از «لو» که مشعر بر امتناع است و ایمان مضاف «ایمانکم» که ثبات ایمان را می‌رساند، چنین فهمیده می‌شود که با ثبات ایمان، کوشش آنان برای برگرداندن مؤمنین از ایمان به کفر، اثری ندارد. و از «کفاراً» که حال برای ضمیر متصل به فعل است، (یُردونکم) فهمیده می‌شود که آن‌ها [کافران] می‌خواهند [مؤمنین] چنان از ایمان برگردند که بدون توجه به منظورشان سر از کفر برآرند. اگر منظور فقط روی آوردن به سوی کفر باشد، «الی الکفر» مناسب‌تر است.

این آیه با این بیان دقیق اعجاز‌آمیز، روش اهل کتاب را که مسیحیان و یهود باشند، پیش بینی می‌کند [و نشان می‌دهد] که آن‌ها چه نقشه‌هایی طرح می‌کنند و چه دسیسه‌هایی به کار می‌برند تا شاید شما مسلمانان پیشرو را به دنبال خود کشانند

۱. «خدای را آشکارا به ما بنما». النساء (۴)، ۱۵۳.



و قدرت استقلال ایمانی را که موجب برتری شماست، ناتوان سازند. این دوستی و علاقه‌ای که برای برگرداندن مسلمانان دارند، نه از جهت ایمان به برتری آیین خود و نه برای نگهبانی عقایدشان است؛ وگرنه باید به آیین خودشان برگردانند نه به کفر؛ و نه از جهت ناحق دانستن این آیین است؛ منشأ آن همان خودخواهی و انگیزه حسدی است که از درون نفوسشان سر می کشد؛ حسدی که آن را پیش خود به صورت علاقه به دین درآورده‌اند:

«حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ». «حسدًا» مفعول له برای فعل «وَدَّ» است. «من عند» ظرف است و منشأ این حسد را می‌نمایاند که همان ظرف نفسانی آنهاست. «من بعد» ظرف برای «وَدَّ» یا «یردوا» است. این علاقه و کوشش برای برگرداندن شما از جهت اشتباه در تشخیص حق نیست، زیرا حق از هر رو برای آنان آشکار شده است. اهل حق که در محاصره این حسودان فتنه جو واقع شده‌اند، نباید به معارضه با آنان برخیزند و سرگرم برگرداندن تیرهای شبهات و افتراءات آنها شوند؛ چون تا قوای معنوی و اجتماعی اهل حق آماده نشده باشد، معارضه با آنان، هم بر خیرگی و چیرگی آنها می‌افزاید و هم اهل حق را از تحکیم قوای خود منصرف می‌دارد؛ و نباید در برابر آنها خود را ببازند و از قدرت و نقشه‌های پشت پردهشان بیندیشند؛ باید از آثار نفسانی و اجتماعی دشمنی‌های آنان چشم‌پوشند و از آنان روی برگردانند:

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا». چون معنای لغوی «عفو» مطلق پرکردن و محو کردن اثر است، عفو از گناه و بدی، از میان بردن آثار آن از خاطر است. «صفح» روگرداندن و توجه نکردن است. عفو و صفح از اشخاص توانا و بزرگواری می‌سزد که می‌توانند اثر بدی را جبران کنند یا به خود نگیرند. مردان مؤید به ایمان، چون در هر حال دارای قدرت معنوی و عزت‌اند، سزد که به آنها دستور عفو داده شود، آن هم در وقتی که



خود انگشت شمار و دشمنان بسیار بودند، آن هم دستور عفو عمومی؛ نه تنها [عفو] از گروهی که نزدیک و مقابل چشمشان بودند. چون همه مردم، جز مردان حق و ایمان، محکوم هواها و گرفتار بندهای نفسانی و شرک‌اند، حق عفو از دیگران را ندارند. حق عفو عمومی برای آن کسانی است که از این بندها رسته‌اند و حاکم بر خود و بندیان‌اند. این عفو و صفح دستور همیشگی اهل ایمان نیست؛ تا آنجاست که عفو شدگان به خود آیند و از کید برای مسلمانان و آزار آن‌ها دست بردارند و مسلمانان خود را آماده تأییدات و امداد خداوند کنند:

«حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ». [تا اینکه] خداوند همراه خود تأیید منطبق با سنن و امرش را بیاورد، نه فقط دستور دهد و امر کند. زیرا اگر مقصود آیه این بود، می‌باید به «یا امرکم» تعبیر شود. پس، امر در اینجا فرمانی است که با امداد خداوند و در اثر شایستگی می‌آید.

مفسرین یکی از موارد واضح نسخ حکم قرآن را همین آیه دستور عفو می‌دانند. می‌گویند: آیات دستور جهاد این حکم عفو را برداشته است؛ ولی چنان که گفته شد و مشهود است، صریح این آیه عفو، حکم توقیتی و مشروط به زمان ضعف معنوی و ظاهری مسلمانان است.

در پایان آیه، با احاله به قدرت نامحدود خداوند، می‌خواهد دل‌های مضطرب مسلمانان را اطمینان بخشد: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». همان قدرتی که هر موجود مستعد و هر ذیحقی را گرچه در چشم‌ها ناتوان آید، نیرومند می‌گرداند و هر قدرتی را که متکی به حق و ریشه حیات نباشد از پای درمی‌آورد؛ آن مردم اندک و متکی به حق و ایمان را قدرت و برتری می‌بخشد و مردم بسیاری را که فاقد حیات معنوی‌اند متلاشی می‌گرداند، تا شاید عناصر پراکنده و مستعد آن‌ها با کشش جاذبه حیاتی، به صورت برتر و بهره‌آوری درآید.